

برای شاعر هنرمند، مرحوم اکبر محمودی (تشنه)

که به زیبایی ست چون گل یاس  
اوست چون اطلس و منم کرباس

شاعر ارجمند با احساس  
«تشنه» اندر فنون شعر استاد

### فی الرثاء

هر که گردید آشنای حسین  
آفرین باد بر وفای حسین  
این بود رمز اعتلای حسین  
دان چنین اعتقاد و رای حسین  
آن که سر می نهد به پای حسین  
بر فرزند خدا لَوای حسین

از همه بی نیاز و بیگانه است  
جان شیرین بداد در ره حق  
در بر ناکسان نشد تسلیم  
زندگانی، عقیدت است و جهاد  
سر نیارد به افسر شاهی  
در قیامت شفیع امت اوست

\*\*\*\*\*

رتبه‌ی خاک درش از آسمان گردید برتر  
آن که دارد تاج کرمنا ز فیض دوست بر سر

تا امام راستین در کربلا پرداخت چادر  
رهبر آزادگی سردار جیش پاک‌بازی

### در تتمیم شعر معروف ناصرالدین شاه در رثای علی اکبر

شده گرم ماتم و سوگ شه، که رسد و را چه حکایتی  
به خیام طاهره بانوان همه غرق حزن و مصیبتی  
به میان لجه‌ی خاک و خون بفتاد از پس ساعتی  
ز جفای دشمن بی ادب به خدا نمود شکایتی  
که علی علی، علی جوان سوی من نمای نظارتی  
تو فتاده‌یی به روی زمین پدر تو با غم و کربتی  
که دو دیده چشمه‌ی خون کنم چون نیابم از تو اشارتی  
به غمت امین شده مبتلا به امید عفو و شفاعتی

پی امر حق سوی رزمگه بشتافت اکبر هم‌چو مه  
چه علی اکبر نوجوان به صف مبارزه شد روان  
بشتافت اکبر راد چون به مصاف روبه‌پیان دون  
چو رسید خسرو تشنه لب به سر علی به دو صد تعب  
به سر جوان به خون تپان شه دین ز غم شده نوحه‌خوان  
بگشای دیده ز هم ببین به چه حالتیم من دل غمین  
ز فراق روی تو چون کنم به غم تو گریه فزون کنم  
چو فتاد نخل قدت ز پا بگسیخت رشته‌ی عمر ما

\*\*\*\*\*

در حوادث انقلاب ۱۳۵۷ بر اثر پایداری پدرم که روش و منش انسانی و اسلامی خود را در قبل و بعد از انقلاب، تغییر نداد، او را در مسجد جامع خاتم‌الانبیاء در حال اقامه‌ی نماز جماعت، هدف تیر قرار دادند و چون او زودتر به رکوع رفت، تیر از بالای سر او گذر کرد و به تنی چند از نمازگزاران پشت سر او خورد و از آن میان در صف زنان نمازگزار، خانم ناوی (خواهر مرحوم سرهنگ فرامرز ناوی و مادر آقای دکتر سیداحمد سیادت) کشته شد.

لرزه درافتاد در اساس دل و دین  
کرده همه از چماق و اسلحه، تمکین  
راه خرد بود راه او نه مجانین  
آن که بُدی ضدّ خائنین و ملاحین

دست جنایت چو شد برون ز در کین  
ملت ایران شدند یک سره ترسان  
ابن امین راه خود گزید و نترسید  
آیت عظمای حق، امین سخن‌دان

مرجع دینی شیعیان حقیقی  
ابن‌امین راه جدّ خویش و پدر رفت  
تیغ و سلاحش کلام پاک خداوند  
نیست به فکر جلال و مرتبه و جاه  
مرد عظیمی، زعیم معنوی خلق  
اوست طرفدار دین و ملت و قرآن  
مفتی اسلام و پیشوای تشیع  
نیست ورا هیچ بیم و ترس و هراسی  
دشمن او را نگر به عرصه‌ی پیکار  
در بر ایمان و قلب هیچ نباشد  
هست کلامش متین و محکم و متقن  
هست سزاوار مدح و منقبت و فضل  
نیست به تقوی و زهد شبه و مثالش  
آینه‌ی بی‌مثال حیدر کرّار  
از خطر ابن‌امین رهاند خدایش

حامی قرآن مدافع حرم دین  
راه علی بود آن نه راه سلاطین  
تاج کمالش یکی عمامه‌ی مشکین  
اوست به فکر گروه عاجز و مسکین  
کاوست مخالف ز شش جهت به شیاطین  
نیست جلو‌دار مالکین و خوانین  
رهبر عالی‌مقام و مرشد دیرین  
ماه منیری‌ست گرد خوشه‌ی پروین  
هم‌چو کبوتر بود مقابل شاهین  
تیر و کمان و تفنگ و خنجر و زوبین  
هست پیامش شریف و عالی و سنگین  
هست بسی درخور ستایش و تحسین  
هست به میدان فکر مرد نخستین  
صاحب اقلیم فضل و نصرت یاسین  
می‌کنمش من دعا، تو گوی هم آمین

## در رثای قره‌داغی از دوستان پدر بزرگم امین الشریعه

حاج آقا علی خان قره‌داغی (فرزند حاج عبدالصمدخان میرپنج ملقب به موقرالملک) در گرگان، بزرگ خاندان مقصودلو و از احرار استرآباد و از دوستان و ارادتمندان پدر بزرگم مرحوم امین الشریعه در استبداد صغیر بود که برادرش رحیم‌خان نیز به‌دست ترکمانان طرفدار محمدعلی‌شاه شهید شد. این قطعه در رثای اوست:

دردا کاین سفله چرخ بی‌کس و پیوند  
شمع شبستان مردمی را بفسرد  
هرجا بی‌مایه‌ی نشانندش بر تخت  
آری خود سفله بود چرخ و نیارست  
چندان دونی گرفت ساحت گیتی  
مانده بد از مهتران گرگان یک تن  
آن سر خوبان سمی‌ی فاتح خیبر  
ناموری کاملی که پایه‌ی فضلش  
دست و زبانش بسان کان جواهر  
بر سر خوانش نشسته خلق و ندانست  
مردی پاکیزه خوی و راد و دل‌آگاه  
چون اوئی را که بد بقیت احرار  
باد روانش به قصر جنت شادان

بذر غم و درد در زمین پیراکنند  
نخله‌ی آزادگی ز پای درافکنند  
هرجا آزاده‌ی فکندش در بند  
دیدن آزادگان پاک فرهمند  
کز گیتی راد مرد دیگر دل کند  
نادره مردی که می نبودش مانند  
آن قره‌داغی، ادیب راد خردمند  
الحق می بر گذشت از بر الوند  
آن یک گوهر فشانند و آن دیگر پند  
این یک از بلخ است و آن یکی ز سمرقند  
دانایی فیض‌بخش و مردم پیوند  
گیتی سر برد خیره زیر گژاغانند  
پاس بسا دل که بودی از وی خرسند